



سال چهارم

دی ماه ۱۳۱۵

شماره ۸

## صدسال پس از مرگ پوشکین

تعمیر آفتاب سعیدی

هرچه دامنه دانش گشاده تر گردد و بر بینش آدمی افزون شود، هر چه از زندگی فرزند آدمی بیشتر گذرد و درین سرای دودر که آنرا نه درباری و نه خانه خدائی است بیشتر بماند و بیشتر خوبستن را آزمایش کند و پس و پیش را بنگرد، بیشتر بیچارگی و درماندگی خویش بی می برد، چرا آمده است و چرا می ماند و چرا می رود؟ حتی اندیشه سقراط و افلاطون و چاره جوئی ابن سینا و خیام نیز درین دشت بی کران کم شده و هرگز راه بدین راز آفرینش نبرده اند. این از نیستی بهستی آمدن و این سرگردانی پنجاه و شست ساله چیست؟ این دوباره از هستی بنیستی بازگشتن چراست؟ اگر خوبستن آمده است چرا آزادش نمی گذارند؟ و اگر او را آورده اند باز چرا می برندش؟ اگر از ماده ساخته شده و چون سنک و خاک است این سوزش و کاهش و جان فرسائی های غم و بیماری و آرزو و امید از چیست؟ اگر از کوهری لطیف آفریده شده و سنک و خاک زیر دست و فرمان بردار اوست پس این حاجت روز افزون، این اشتهای فرونا نشستنی و این آرزو هائی که نمی تواند هرگز بر آنها لکام زند و این شهوات و هوسهای جان گاه چراست؟ چرا چشم می بیند و دل می خواهد و تن نمی شکبید و نمی تواند این بینش و خواهش و ناشکبیبی را فرو نشاند و بر سر این جانور سرکش تیزنک بی آرام لکام زند؟ ای خوشا آن روز کاری که فرزند آدمی تازه بدین میدان رسیده بود و هنوز فکر و شعور وی توسعه نیافته بود و هنوز تجارب پدران خویش را در پس پشت نداشت و هنوز آن چنانکه ما امروز اندیشه می کنیم و بی بناتوانی خویش می بریم و درین اندیشه می سوزیم چشم و گوش او هنوز بار نشده بود. هزاران سال پدران ما جانبازی کرده اند و کوشیده اند که چون کودکان بازیچه ای که مایه سرگرمی باشد بدست آورند و خاطر غم اندوز خود را بدان مشغول کنند.

هزاران سال در پی صنعت و ادبیات و حکمت و فلسفه و تصوف و دین و علم رفته اند

و هر کسی، هر درماننده ناتوانی، کوشیده است در یکی ازین بازیچه های خاطر فریب اندک مایه تفرج خاطری و اشتغال ذهنی بدست آورد تا شاید اندیشه او جلب شود و از چاره جوئی های جان فرسای خود برهد. اینک پس ازین چندین هزار سال چاره جوئی و مشغله طلبی آیا بجائی رسیده ایم که چاره آن درد ها را بدست آورده باشیم؟ این مطالبی که این همه دانشمندان شرق و غرب و بیرو جوان و نوباستان برای ما گفته اند و گذاشته اند آیا همه راست است؟ کتاب و دانش و بینش می تواند چاره درد های ما را بکند؟ راست است که دانائی و بینائی مایه دلداری و فراموشی است؟

با این همه هنوز می بینیم که همانیم که بوده ایم و بلکه بدتر از آنیم، هر چه دامنه دانش و بینش ما گشاده تر گردد بدیخت تریم، هر چه از تمدن بیشتر بگذرد و وسایل مادی ما آماده تر گردد باز در نتیجه عوامل طبیعت زبون تر و در برابر ناتوانی های خویش عاجز تریم! نهمصد سال پیش ابوالفرج سکزی شاعر ایرانی گفته است:

هر چند کرد صورت عالم بر آدم غم خواره آدم آمد و بیچاره آدمی

هنوز این داستان باستان کهن نشده، هنوز بر سر آن خانه نخستیم! درین مدت چندین هزار سال همواره لاف از مردان بزرگ زاد آدمی زده اند، پیوسته آنها را در نظر ما بزرگ کرده اند و ما را پیروی از سرمشق ایشان خوانده اند! گفته اند بکشید تا دیگران را سود مند باشید، خدمت کنید، جان در راه وظیفه خویشتن نهید، از دشواریها نهراسید و از خود دریغ نورزید. در میان هزاران کس که این سخنان را می شنوند یکی دو تن یا فریب می خورند و بدان می گردند و یا طبع بیمار و خاطر بهانه جوی ایشان را بدان وا می دارد که بپذیرند. اما دیگران همه ناشنیده می گیرند، هم چنان می خورند و می خسبند و تن بشهوت و هوس می دهند و سیم و زر می اندوزند و پوست بر سر پوست و گوشت بر سر گوشت می انبارند و شکمت تر آنکه ایشان را خللی نیست و نه ازین هوا و آب و آفتاب چیزی کمتر بهره ایشان می شود و نه ازین مادیات و حتی شوژ و یابهای ظاهری چیزی از ایشان دریغ می کنند! راست تر بگویم: سهم ایشان بیشترست.

گاهی يك تن از میان این شنوندگان می بینیم که جان می کاهد و می سوزد و بیش پای دیگران را روشن می کند، آنها که ازین روندنائی بهره مندند هیچ اندیشه نمی کنند که این پرتو از سوزش بیکر او از کاهش جان اوست، حتی باو رحم نمی کنند و نمی گویند: دیگر بس است، بیش ازین خود را بسوز، حتی نمی گویند: اندکی هم از سوختن فروکش، بگذار که فردا باز بسوزی! خواننده ای مسلول می دانست که هر چه بیشتر بخواند در ربه او حفر های مرگ گشاده تر می شود، آواز دل افزای دانست، می خواند و مردم از خواندن او نشط می کردند. کسی نمیگفت: معوان که این آواز خوانی ترا بسز زمین نیستی می برد، همه غرق خویشتن بسندی و بهره جوئی خود بودند و چون آواز وی ایشان را پسندیده بود چه باک داشتند که آن مسلول درین نغمه - سرائی جان بسپرد! کسی را شمع آجین زده بودند و شب باشع افروخته گرد کوبهای شهر میگرداندند، کودکان از دیدن فروغ شمع شادی می آوردند و دست می زدند و پای می کوبیدند و در پی او می دویدند و او می سوخت و شاد بود که سوختن وی مایه شادی کودکان برزنت.

همه مردان بزرگ جهان که شما از بر تو هوش و رای و دانش ایشان این شادی‌های  
 کودکانه را می‌کنید و دست می‌زنید و پای می‌کوبید و حاطر مشغول می‌کنید از این گونه‌اند .  
 آنها همه می‌سوزند و کوی و برزن شمارا روشن می‌کنند و از میان شما خوبستن خواهان کسی نیست  
 که بگوید : مسوز ، اندکی در سوختن خودداری کن .

رابطه بسیار شگفتی در اندرون این طبیعت ستم پیشه در میان بیماری و قریحه است .  
 راست بخواهید تا کسی را دردی جان کاه در سرشت نباشد و رنجور و دردمند از مادر نزاید از  
 آن حد متوسط مردمان عادی فراتر نمی‌رود . بسیاری ازین مردان بزرگ مصروع بوده‌اند ،  
 گروهی دیگر بیماری‌های جانگناه‌تر و دردناک‌تر داشته‌اند ، همواره در بستر خار خفته و در  
 آغوش مادر زیسته‌اند و از همان بستر گزاینده جان ربای نغمه‌های آسمانی خود و فروغ دانش  
 خوبستن را برای شما فرستاده‌اند . هیچ يك ازین وسایلی که عقلی و نقلی در میان فرزند آدمی  
 است برای سنجش نهاد بزرگ ایشان بسنده نیست؛ زیرا که این همه وسایل و موازین را مردمی که  
 همواره یست تر از آنها بوده‌اند آورده‌اند . هیچ يك از مطالبی که در کتابهای معمولی بدست  
 مردمی کوچک تر از ایشان گرد آمده برای پی بردن بکنه ذات ایشان کافی نیست . حتی در زمان  
 خردی در خاندان خود پدر و مادر از ایشان ناخشنود بوده‌اند ، هرگز کسی تصور نمی‌کرده  
 است که بجایگاهی بلند برسند ، در دبستان آن آموزگار خوبستن یسند که در خرافات خود چون  
 گرم بيله فرو رفته و تازی از هزاران اراجیف سالمان بر گرد خود تنیده است و اگر کودک  
 بقاعده ریاضی یا اصول صرف و نحو او جواب مساعد گوید برق شادی از چشمان او می‌جهد و  
 غایبه القصوای بشری را در همین می‌داند ، او همواره پیش خود ویرا بدترین شاگرد دانسته  
 است . اما روزی این مرد بزرگ تکانی بخوبستن داده و این همه اصول و قواعدی را که در  
 کتابهای اخلاق و فلسفه این زیر دستان اندک بین کوتاه نظر وضع کرده‌اند درهم نوردیده و پرده  
 رسوائی را دریده است !

دریغاً که هنوز هم فرزند آدمی بی‌بمقام این مردان نمی‌برد . همه کونفوسیوس و  
 بودا و زردشت و سقراط و افلاطون و ارسطو و موسی و عیسی و محمد و سزار و اسکندر و کورش  
 و دارا و جالینوس و ابقراط و لوکرس و ویرژیل و هراس و همر و دانت و گوته و شیلر و بایرون و  
 شکسپیر و ماکیاول و موابرو کرنی و راسین و هوگو و یوشکین و گوگول و دکارت و ولتر و منتسکیو  
 و روسو و هانری هابنه و تولستوی و داستایوسکی و شوین هاورو نیچه و داروین و هگل و  
 کانت و بتهوون و شوین و واگنر و شوپرت و ولاسکس و رافائل و میکل آنژ و رامبران و کروز  
 و نایلتون بتایارت و پتر کبیر و نادر شاه و فردوسی و خیام و سعدی و حافظ و ابن سینا و  
 محمد بن زکریا ابوریحان و هزاران نام دیگر را مانند ورد و دعائی که همه می‌خوانند و در معنی  
 آن اندیشه می‌کنند بر زبان دارند و شب و روز بتکرار آن خود نمائی می‌کنند . اما آیا همه  
 بی‌وجود ایشان برده‌اند ؟ چگونه بی‌می‌توانند برد ؟ زیرا که نمی‌فهمند و کوچک تر از آنند  
 که بفهمند و اگر هم ممکن بود بفهمند این همه نمایمات زهر آلود چنان خاطرشان را آلوده کرده  
 است که دیگر کلید پی بردن بدان در دستشان نیست .

این قواعدی که مردم متوسط عادی در فهم این گونه مسائل گذاشته اند ، این میزان نارسائی که بدست مردم داده اند ، چنان در فهم این مسائل کوتاه است که اندک اندک فرزند آدمی راه را گم کرده است و میزان طبیعی را که شاید روزی بدست داشته است در گوشه ای چندان گذاشته که زنك زده و زدوده نشده است .

مردان بزرگی را که در هر دباوی و در هر زمانی بوده اند بدین گونه باید وصف کرد: رنجور در زندگی که نزدیک ترین کسانی که بدو بوده اند هرگز بی بدو نبوده اند و از درك خواص طبیعی وی ناتوان بوده اند، وی نیز با همان درد و رنج که از قانون طبیعت جایزه نخستین روز هستی گرفته است همواره سوخته و از آن سوزش دیده این و آن را روشن کرده با سر و دهانی خواننده است که مایه سرگرمی و تفریح خاطر شنوندگان بوده و هرگز آن بینندگان و شتوندگان برو رحم نکرده اند و بهای وجود او را ندانسته اند و وی تمام زندگی را بتلخی و خون دل خوردن و از جان و تن خویش گستن بسر برده و همیشه شاد بوده است که رنج او شادی دیگری و اندوه او مایه نشاط این و آن بوده است

\*\*\*

آلکساندر سرگیویچ پوشکین<sup>۱</sup> در شهر مسکو در ۲۶ مه - ۶ ژون ۱۷۹۹ ولادت یافت . پدرش سرگئی لویچ؟ ملاک نجیب زاده ای از خاندان گمن بود که چندان بکارهای خود نمی رسید و در آمدی که از املاک وی بدست می آمد اندک بود زیرا که با آباد کردن املاک خود و افزودن بآن در آمد نمی پرداخت . سرگئی لویچ در شانزده روز هیچ کاری نداشت و شادخواری و خوش گذرانی را دوست می داشت . با این همه هر گاه می خواست بآسانی بزبان فرانسه و روسی شعر می گفت .

پوشکین کسی است که آنچه در اشعار وی گفته شده است در زندگی او دیده میشود و زندگی او همان احساسات و افکاری است که در آثار وی آمده . خوبی او و مزاج وی و خاصا بص نژادی او همچنانکه با کمال وضوح در بعضی از آثار وی دیده می شود در اصل و نسب او نیز آشکار است . وی با آنکه از نژاد روسی بوده خون افریقائی نیز در رگهای او روان بوده است . نادرزا اوسیبوونا<sup>۲</sup> مادرش نواده آبراهام هانیبال<sup>۳</sup> بود که چون بسیار سیه چهره بود او را « کاکای پتر کبیر » لقب داده بودند . هانیبال پسر یکی از شاهزادگان بود که در همیشه سلطنت می کرد و او را بگروگان باستانبول فرستاده بودند و از آنجا بروسیه رفته بود و پتر کبیر او را وادار کرد که بدین نصاری در آید و او را جزو نزدیکان خود قرارداد . پوشکین خود در آثار خویش شرح حال جد مادری خود را نوشته و مخصوصا در قسمتی که بتر نوشته و « بیانات بیلکین » نام دارد شرح داده است . پوشکین در ظاهر و باطن خصایص بسیاری از اصل و نسب افریقائی خود ظاهر می ساخت .

سرگئی لویچ پدرش نمونه ای از ملاکان روسیه در زمان کاترین دوم بود ، آداب دان و دارای معلومات گوناگون و هواخواه عقاید ولتر و آزاد فکر و مقید بآداب درباری بود و از

۱ — Alexandre Serguéévitch Pouchkine — ۲ — Şerguëi Lvovitch

۳ — Nadéjda Ossipovna — ۴ — Abraham Hannibal — ۵ — Bielkine

آغاز کودکی پسر را بر بیان فرانسوی سیرد و این تربیت چنان در وی موثر افتاد که حتی در ۱۸۳۱ در سن سی و دو سالگی یوشکین بیکی از دوستان خود چا آداتیو<sup>۱</sup> نوشته است: «... من بزبان اروپا باشما سخن می گویم، زیرا که بدان زبان از زبان خود مانوس ترم...» در آن زمان بسیاری از نجیب زادگان روسیه همین لاف را می زدند و تردیدی نیست که یوشکین زبان روسی را در کمال خوبی و بهتر از همه کس می دانست. در سن هشت سالگی که در مسکو بود چون هر روز در خانه پدری کارآموزین؟ و دبیر یوز؟ و بابتوشکوف؛ شهرای آن زمان را می دید بهوس شاعری افتاد و اشعاری بزبان فرانسه بتقلید هانزباده ولتر ساخت.

یوشکین در کودکی بدرس خواندن چندان راغب نبود و دل نمی داد و مخصوصاً با رضیات را دوست نمی داشت. ولیکن از همان خرد سالی شوری برای خواندن کتاب داشت و پنهان بکتابخانه پدر می رفت و مدتهای مدید هر کتابی را که بدست او می افتاد می خواند. در آن زمان در روسیه معمول بود که نجیب زادگان بزبان فرانسه بیشتر مانوس بودند و چون خانواده یوشکین نیز در همین حال بود آن کودک هم بفرانسه بهتر از روسی سخن می گفت.

این کودک هشت ساله گستاخ و حاضر جواب و شرور بود، چنانکه پدر و مادرش او را دوست نمی داشتند و هرگز نوازش و مهربانی از ایشان ندید. در سال ۱۸۱۱ او را بدبیرستان تسار سکوبه سلو<sup>۲</sup> فرستادند که تازه برای نجیب زادگان باز شده بود.

يك سال پس از آن آموزگاران و مربیان درباره او چنین اظهار عقیده می کردند:

« فربه و درخشان است و استوار نیست... ذوق او لطیف و رخشان است اما عمیق نیست... بهیچ وجه ساعی نیست... می تواند حاضر جواب باشد ولی بدبختانه فقط برای چیزهای بیهوده... سبک سراسر است...» در تمام مدت عمر یوشکین مردم ظاهر بین و کسانی که او را درست نمی شناسند درباره وی همین سخنان را خواهند گفت. درین موقع یوشکین در دبیرستان در کارهای ذوقی خود توجه بسیار داشت و کتاب می خواند و اندیشه می کرد. در ۱۵ سالگی گوئی خود با عقیده مربیان خویش همراهی بود. بزبان فرانسه این چهار شعر را در حق خود سروده بود:

از حیث شرارت شیطان واقعی

از حیث سیما بوزینه حقیقی

دارای سبکسری بسیار و فزون از حد

بجان خودم که یوشکین همین است

یوشکین درباره رؤسای دبیرستان فرمان بردار نبود و از همان نخستین سال که وی را بدبیرستان بردند شاگردان دیگر را نیز تحریک می کرد. در آن دبیرستان هم آموزگاران فرانسوی بودند از آن جمله بودری<sup>۳</sup> نام که خویشاوندی خود را که ممکن بود سبب رسوائی او شود با این نام جعلی پنهان می کرد زیرا که فی الحقیقه برادرتنی مارا<sup>۴</sup> انقلابی نامی فرانسوی بود و افکاری داشت که با اندیشه های برادرش بی تناسب نبود.

۱ — Tchaudaiév — ۲ — Karamzine — ۳ — Dmitriév — ۴ — Batiouchkov

۵ — Henriade — ۶ — Tsarskoïé-Sélo — ۷ — Boudry — ۸ — Marat

در آن دبیرستان مجلات خطی انتشار می دادند و بسیاری از شاگردان شعاری در آن درج می کردند، پوشکین هم اشعار بسیاری سرود و کسانی که آگاه بودند چون نخستین اشعار او را خواندند پیش بینی کردند که شاعر بزرگی خواهد شد و می دانستند که این مرغک تازه پروبال گشوده روزی عقاب آسا بر فراز آسمان بال و پر می کشاید و باوج پرواز می کند.

در ۱۸۱۴ مجله ای بنام « پیام اروپا » اشعاری بتقایید اوسیان<sup>۱</sup> شاعر معروف اسکاتلندی و یازنی<sup>۲</sup> شاعر فرانسوی انتشار داد که این دفعه بزبان روسی بود و در ذیل آن دو حرف اول نام کسی را گذاشته بودند که یکی از نافرمان ترین شاگردان دبیرستان همان پوشکین جوان بود. در میان شاگردان دبیرستان که بیشتر آنها خوب درس نمی خواندند و خوب شعر می گفتند کسانی بودند که بعد ها در سیاست با ادبیات روسیه معروف شده اند از آن جمله آم. کور چاکو<sup>۳</sup> که صدر اعظم شد و آ. آ. دلویگ<sup>۴</sup> شاعر نامی. پوشکین پیش از همه استعداد شعاری نشان می داد. کارامزین و ژوکوسکی<sup>۵</sup> شعرای معروف آن زمان اشعار ویرا می پسندیدند ولی آموزگاران وی عقیده داشتند که: « آتیه بسیار ندارد ». در خانواده وی نیز البته عقیده آموزگاران را بیشتر وقع می گذاشتند.

در ۸ ژانویه ۱۸۱۵ امتحان داخلی در دبیرستان بر پا شد که باصطلاح آن زمان « کهتران » بدرجه « مهران » ارتقاء می جستند. شاعر کهن سال معروف آن زمان در ژاوبن<sup>۶</sup> که یکی از مستعد ترین شعرای روسیه در قرن هجدهم بوده است بعنوان همان افتخاری درصاف منتخبین نشسته بود. اسم پوشکین را خواندند و وی دو قدم دورتر از درژاوبن ایستاد و قطعه شعری بنام « یادگارهای تسارسکویه سلو » خواندن گرفت که بسبب اشعار وطنی درژاوبن سروده بود. شنیدن این اشعار همه حاضران را بوجد و نشاط آورد و درژاوبن با چشمان پر از اشک از جا جست و آن کودک را در بغل گرفت. پوشکین از این حالت مرعوب شد و فراز کرد و درژاوبن با آواز بلند می گفت: « کسی که جانشین درژاوبن شود اوست ».

دردرجات بالانورد دبیرستان پوشکین با افسران گارد آشنا شد که در ساخلو تسارسکویه سلو بودند. در آن زمان بیشتر از افسران گارد افکار تند داشتند و بوسیله افسران دسته معروف بهوسار<sup>۷</sup> که جزو دسته های گارد بودند شاعر جوان با نشریات مجرمانه ای که در آن زمان رواج داشت آشنائی پیدا کرد.

یکی از آن افسران همان چا آ دایو سابق الذکر که از دوستان پوشکین بود و از آن پس معروف شد دروی نفوذ بسیار کرد. وی مردی بسیار اندیشمند و دانا بود، تنبم بسیار داشت و در ضمن افکار تند رو داشت و در روح پوشکین اثر بسیار بخشید.

در ماه ژون ۱۸۱۷ پوشکین و همشاگردان او از مدرسه بیرون آمدند. در همان سال انجمن ادبی و سیاسی که بنام « آرزاماس »<sup>۸</sup> وجود داشت ویرا عضویت خود پذیرفت و این

۱ — Ossian — ۲ — Parny — ۳ — A. M. Gortchakov

۴ — A. A. Delwig — ۵ — Jonkovski — ۶ — Derjavine

۷ — Hussard — ۸ — Aezamas

جوان با حرارت بسیار در سیاست و ادبیات وارد شد . یکی از اعضای آن « ریلئو » ۱ درسیاست پیش از ادبیات مداخله می کرد با آنکه یکی از مقاصد عمده آن انجمن مخالفت با اصول ادبی « شیشکوو » ۲ شاعر معروف آن زمان بود که سابقه و عقاید او بگانه اصول ادبیات بشمار میرفت . پوشکین با ادبیات پیش از سیاست دل بستگی داشت .

این شاگرد بازگوش شعر ساز دبیرستان بنا بر معمول زمان چون از مدرسه بیرون رفت می بایست با اصطلاح آن دوره با رتبه « منشی مدرسه » وارد خدمت شود ، بهمین جهت در بطرز بورک بخدمت وزارت امور خارجه داخل شد و سالی هفتصد منات حقوق برای او برقرار کردند . در آن زمان استخدام نجیب زادگان در ادارات دولتی فقط عنوان ظاهری بود ، زیرا که هیچ کاری نمی کردند و تقریباً هیچگاه در اداره حاضر نمی شدند و تنها مشغله ایشان فکر ترفیع رتبه بود . بهمین جهت پوشکین هم هر قدر می خواست وقت ومجال داشت .

پدر و مادرش نیز در بطرز بورک خانه گرفته بودند و رابطه خانوادگی و آشنائی هائسی که داشت راه وی را در خانهای اعیان و اشراف باز کرد ولی برای اینکه درین زندگانی در نمایند عوایدی لازم بود و حقوقی که از دولت می گرفت کفاف آنرا نمی داد . استطاعت مادی پدر و مادرش نیز کمافی السابق اندک بود ، از همه گذشته پدرش مرد بسیار آثیمی بود .

پوشکین دیوانه وار در گرداب زندگی بطرز بورک وارد شد ، می رقصید و دل می باخت و نوش خواری می کرد ، اما بیشتر از راه کودکی می کساری می کرد و برای آن بود که از دیگران باز نماید و بالا دست این و آن برخیزد .

درین میان نیز بعضی شب ها را در خانه چا آدائیو که بطرز بورک آمده بود میگذراند و در باب مسائل بسیار جدی با او گفتگو می کرد ، گاهی هم با کارامزین می نشست و از حبت ذوق و تتبع باعث شگفتی همه کس بود . چیزی که از همه شگفت تر بود این بود که در میان این زندگی خوش گذرانی چگونه وقت می کرد آن همه شعر بسراید . در آن زمان آغاز کرد بسرودن منظومه ای بنام « روسلان ولودمیلا » ۳ . در ۱۸۱۸ در آن انجمن ادبی نخستین اشعار این منظومه را برای همکاران خود خواند . ژوکووسکی و باتیوشکوو ۴ شاعر دیگر که در آن جلسه حضور داشتند بشگفت آمدند و گفتند : « این چیز تازه ایست ا » اما هوا خواهان اصول شیشکوو بانکه نفرت بر داشتند و آنرا تقلید ناقصی از شعرای پیش شمردند . چند سال پیش در منظومه ای کودکانسه که بنام « کورودوک » ۵ یعنی شهر کوچک ساخته بود هم چنانکه ارد با برون در یادداشت معروفی که مورخ ۶ آنرا انتشار داده است صورتی از کتابهایی را که خوانده بود و آنها را دوست میداشت نوشته بود وی نیز همین کار را کرده است . در میان شعرای بزرگی که پوشکین درین منظومه نام برده مولیر در برابر آندره شنیه ۷ و براژه ۸ در برابر اوسیان جای گرفته اند . تمام

۱ - Rouslan et Ludmila - ۲ - Chichkov - ۳ - Ryléiev - ۴

۵ - Baliguchkov - ۶ - Moore - ۷ - André Chénier - ۸

Béranger - ۸

این مطالب در روسلان ولودمیلا نیز دیده می شود و حتی افزون بر آن آثاری از ویلاندا شاعر آلمانی و هررد ۲ حکیم آلمانی و نیز آثاری از شمرای ایتالیائی آشکار می شود . اساس این منظومه را یوشکین از حماسه مطایبه آمیز آریوست ۳ شاعر معروف ایتالیائی که « رلان خشمگین » نام دارد گرفته است و این منظومه روی هم رفته يك قسم خاتم سازی است ، یعنی از هر جا و از هر کس چیزی گرفته و بهم پیوسته است .

با این همه چیز بسیار جالب توجهی در آن هست و آن اینست که اصول استهزا آمیز شاعر ایتالیائی را زمینه برای يك افسانه ملی قرار داده و همان کاری را کرده است که در انگلستان پیش از و هامیلتون ۵ و دیگران کوشیده بودند انجام دهند و چندان از عهده بر نیامده بودند . هامیلتون در قصه های یریان که باین سبک سروده فقط موضوع افسانه آمیز پر از شگفتی را اختیار کرده که فرسوده و کهن شده بود ولی یوشکین بموضوعی دست زده است که تازه آشکار شده بود و هنوز کسی بآن نپرداخته بود ، بعد ها که تجربه وی در شاعری کامل شده است بهترین اصول قصه سرایان بازاری را درین گونه موضوعات پیش گرفته و کاملا راه حقیقت پیوئیده و صداقت و راستگویی را بکار برده است .

درین زمان یوشکین قسمت های روسلان و ولودمیلا را يك يك می سرود و در ضمن غزلیات بسیاری ساخت . شمراتی که از وی من تر بودند با وجد و نشاط نمو و ترقی طبع شاعرانه وی را مشاهده می کردند .

یوشکین این منظومه روسلان ولودمیلا را در ماه مارس ۱۸۲۰ تمام کرده و انتشار آن تاریخ مهمی در ادبیات روسی بشمار می رود . اشعار بسیار دل انگیز و روان این منظومه و هنر نمائی که در پرداختن قسمت های مختلف آن بکار برده بود و بیان بسیار واضح و آشکار او و زبان بسیار ساده زود فهم آن که بهیچ وجه لحن مبالغه و اغراق نداشت باعث شگفتی شد . چیزی که بیش از همه توجه را جلب کرد این بود که شاعر از استعمال اصطلاحات عامیانه بهیچ وجه باز نداشت و این همه مطلقا در شعر روسی بی سابقه بود .

در همین زمان وقایع ناگواری برای شاعری که در آستانه شهرت خویش بود روی داد . سیاست امپراطور الکساندر اول بیش از پیش بسوی ارتجاع می رفت . امور داخلی مملکت را بدست آرا کچئیو ۶ سپرده بود که همواره در اندیشه آن بوده که تمام روسیه را بسربازخانه ای بدل کند و همه کارها را بزور و جبر انجام دهد .

در نتیجه جنگهای پیایی کشور روسیه تهی دست شده بود . افسران جوانی که در نتیجه لشکر کشی ها بسیار بیگانه و مخصوصا بفرانسه رفته بودند و اندکی پیش انقلاب معروف در آنجا رخ داده بود در مغرب اروپا اصول حکومت آزادی را دیده بودند . تمام این مسائل سبب شده بود که مخالفت های بسیار نسبت بسیاست دولت پیش آمده بود . در میان آزادی خواهان از طبقه نجبا احزاب سری تشکیل یافته بود و می خواستند اختیارات طبقه اشراف را محدود کنند .



بوشکین در آن زمان منادی مخالفت‌های طبقه نجیبان کشور بود و بهین جهت مهاجرت بسیار در حق الکساندر اول و معاونین او سرود و در منظومه ای که «روستا» نام دارد بردگی و اسارت روستائیان را بایبان بسیار زنده‌ای وصف کرده است. نسخه‌های اشعار وی در تمام روسیه انتشار یافت و چیزی نگذشت که هر افسر زبردستی که اندک سوادى داشت اشعار او را از بر میخواند. دو سال ۱۸۱۴ که نخستین اشعار بوشکین انتشار یافت در تمام اروپا ستیاست و ادبیات در جوش و خروش بود. در انگلستان بایرون نغمه‌های پراکنده کودتای ۱ و تماس با این ۲ و بورنز ۳ و لاندور ۴ را در دستان سرائی خود جمع کرده و فریاد آزادی خواهر بلند کرده بود. در ایتالیا مانزونی ۵ و هوگو و فوسکولو ۶ دنباله رویای دانته را که عبارت از اتحاد مال لائین بود گرفته بودند. در فرانسه زخمهایی که بجزت نفس مات وارد آمده بود درخاش ارواحی که در پی استقلال می‌گشتند از بیانات شاعرانه شانوبریان ۷ و بزامن کونستان ۸ و سنانکور ۹ و مادام دوستال ۱۰ دلدادی و انتقام می‌جستند. در آلمان بر روی خاک مزار و بلاند که هنوز خشک نشده بود مردمی که مست از غرور و شادی بودند جشن آزادی خود را می‌گرفتند. سبک رمانتیسیم که در ادبیات اروپا افتتاح شده بود جز این نبود و ازین همه افکار تقریباً هیچ چیز در روسیه پدیدار نبود. زیرا که در آن کشور طبقه متفکر و طبقه ادبا هم چنان مخلوطی از عناصر متضاد بود و احساس پرستی شدیدی و زندگی دوستی حکمای نیک بین فرانسوی و عناصر فلسفه طبیعی شلینگ ۱۱ و اوکن ۱۲ حکمای آلمانی و روسی پرستی و تصوف با انسان پرستی خیالی شیلر و تعلیمات آدام اسمیت ۱۳ عالم اقتصاد اسکاتلندی و افکار مهم آزادی خواهی و مشروطه طلبی با یک دیگر آمیخته شده بود. ولی در میان این هباهوی مهم زبان جدیدی پیدا شده بود که وسیله بسیار خوبی بشمار میرفت و منتظر استادى بود که آنرا برای آوازه‌های درونی و برونی بکاربرد. از میان این هباهو شخصیت اخلاقی جدیدی بیرون جسته بود که وجود و افکار و احساساتی خاص بخود داشت و آن روسیه جدید بود که کریلو ۱۴ شاعر نخستین کسی بود که معرف آن واقع گشت و بوشکین می‌بایست این معرفی را کامل کند و این وسیله را بدست کوکول ۱۵ و تورگنیو ۱۶ جانشینان خود بسپارد.

آیا راستی بوشکین نماینده این شخصیت بوده است؟ مآذهای میدید حتی در روسیه هم درین باب بحث کرده اند. کسانی که معاصر بوشکین بوده‌اند بجز کوکول یعنی نخستین منتقدین

۱ - Godwin - ۲ Thomas Paine - ۳ Burns - ۴ Landor

۵ - Manzoni - ۶ Hugo Foscolo - ۷ Chateaubriand

۸ - Benjamin Constant - ۹ Sarancourt

۱۰ - Marie de Staël - ۱۱ Schelling - ۱۲ Oken

۱۳ - Adam Smith - ۱۴ Krylov - ۱۵ Gogol - ۱۶ Tourguéniev

ادبی که در روسیه پیدا شده‌اند مانند نادیوژدین ۱ و پس از او پولوی ۲ همواره او را مقلدان ادبیات غرب دانسته‌اند. نخستین کسی که بر ایشان قیام کرده منتقد آلمانی فارنهایگن فن انزه ۴ بوده است و پس از او اندک اندک در روسیه نیز با آن عقیده دیرین مخالفت کرده آید و اینک دیگر تردیدی نمانده است که پوشکین بهترین نما بنده روح روسیه و فصیح ترین ترجمان احساسات و مشاعر و افکار است که در زمان وی در میان طبقه متفکر روسیه بوده است. نکته دیگری که درباره پوشکین پیش می‌آید اینست که آیا این شاعر حساس که نار و یود قلب وی همواره در تحت تنرم احساسات هموطنان او بوده است باید شاعر ملی روسیه بشمار آید یا آنکه باید مقام او را بالاتر برد و جزو شعرای عالم انسانیت قرار داد و افکار او را فقط در درجه نازل افکار ملی محسوب نگردد بلکه بدرجه عالی افکار بشری رساند. درین باب پوشکین معروف ترین مدافعی که در خارج از دیار خود دارد اوژن ملبیوردو که : منتقد معروف فرانسوی است که می‌گوید : « باید این شاعر را از نژادش گرفت و به عالم انسانیت پس داد ».

درین جا قهرا نکته ای پیش می‌آید که درباره تمام شعرای بزرگ جهان واردست و آن اینست که هر شاعری هر چه بملت خود یا سینه تر باشد و هر چه در ادای احساسات ملی خود فصیح تر و گویاتر باشد نوع آن برای جامعه بشری بیشترست و هر چه در افکار و مناظر خود بیشتر شخصیت بکار برد و خواص ملی خود را بیشتر آشکار کند برای جامعه افراد بشر مهم تر و جالب تر است. همین نکته ایست که در باره فردوسی ما می‌توان پیش آورد و تردیدی نیست که اگر شاهنامه او فقط مجموعه ای از احساسات مشترک بشری بود و این همه اشعار دل انگیزی که در نمایاندن احساسات خاص نژاد ایرانی در آن آورده است نمی بود قطعا ارزش آن بسیار کمتر می‌شد و قوت بسیار بزرگی که در میان شعرای متوسط و شعرای بسیار بزرگ است اینست که گویندگان متوسط از آن حدود کلیات احساسات بشری بالاتر نمی‌روند و سرایندگان بزرگ کسانی هستند که تمام احساسات و عواطف و شادها و اندوه های نژاد خود و دیار خود و جامعه لغویش و حتی شخص خود را نار و یود سخن خویش قرار می‌دهند و از آن حد متوسط که جز نظری عمومی بسطح جهان نیست فراتر می‌روند.

در باره پوشکین نیز همین سخن را می‌توان گفت، زیرا که تردیدی نیست که آثار وی تا اندازه ای مخلوط از عناصر بیگانه است و زائیده همان دوره بزرگی است که بدان اشاره کردم یعنی متعلق بدوره ایست که ادبیات روسی هنوز راه مستقلی برای خود پیدا نکرده بود و از هر طرف سر مشقی می‌گرفت که در میان آن نمونه های مختلف بلوق و بیسند خاطر خود چیزی را اختیار کند ولی در مقابل این آثار آمیخته از عناصر بیگانه روح پوشکین مدتهای مدید مجذوب منظومه بسیار مهمی بود که از ۱۸۲۲ تا ۱۸۳۲ مدت نه سال از عمر ویرا که متاسفانه بسیار کوتاه بوده جذب کرده و آن منظومه معروف در اوژن اونیکین « شاهکار

بهازی است و تردیدی نیست که شاهکار ملی است و در عداد بهترین نمونه هائی است که شعرای  
از پیشین جهان از احساسات ملی نژاد خود سروده اند.

مخالفت یوشکین با اوضاع آن زمان يك قسمت از آثار ویرا فرا گرفته است و مدتهای  
مدیده نسلهای خطی اشعار بسیاری از در میان مردم دست بدست می گشت، از آن جمله منظومه ای  
بنام « مدیحه خنجر » که بمناسبت اعدام کارل سان<sup>۱</sup> قائل گوتز بو<sup>۲</sup> یکی از رجال سیاسی روسیه  
سروده بود و مهاجانی در باره آرا کجشیو و منظومه دیگر بنام « گابریلید<sup>۳</sup> » بتقلید و جنگ  
خدایان « اثر پارنی شاعر فرانسوی که حتی از حیث کلمات و افکار دور از انتظار مردم از منظومه یارنی  
هم تندتر بود و بلکه شاعر از سرودن آن مقصود فلسفی هم نداشت. ظاهراً یوشکین از این گونه  
اشعاریکه برخلاف توقع مردم آن زمان بوده و الفاظ و معانی آن جنبه خصوصی و محرمانه ای  
داشته است بسیار سروده و بهمین جهت در نسخه های کلیات او جا نداده اند و مانند همان مطایبات  
و مضحکائی است که گاهی در آثار شعرای بزرگ ایران حتی سعدی هم دیده می شود که همواره  
منتقدین را بشک می اندازد که آنها را از آن شاعر بزرگ باید دانست و جزو آثار وی باید انتشار  
داد بانه. حتی بعضی اظهار عقیده می کنند که در نسخه های متداول کلیات یوشکین که امروز  
بدست است برای رعایت بعضی ملازمات در اصل سخنان او تصرفاتی کرده و بعضی کلمات گوش آزار  
بی آرم را برداشته و کلمات ملایمی بجای آن گذاشته اند و بهمین جهت معنی يك باره تغییر یافته  
و البته نباید فراموش کرد که بعضی مجموعه هائی شامل اشعار هزل و مطایبه و مضحکه و هجا در  
خارج از روسیه بنام یوشکین چاپ شده است.

در هر صورت خواه سبب وقایع ناگواری که ازین پس برای یوشکین پیش می آید  
اینگونه اشعار و خواه سبب آن عقاید سیاسی او باشد امیز اطور الکساندر اول مصمم شد که یوشکین  
را بسبیری تبعید کند یا اینکه در صومعه سولووتسکی<sup>۴</sup> بند افکند. دوستان بسیاریکه شاعر جوان  
داشت پویشان خاطر شدند و باصرار کارامزین و ژو کوفسکی تصمیم گرفتند که ویرا بسبیری با  
صومعه سولووتسکی نفرستند و بجنوب روسیه بشهر اکاترینوسلاوه<sup>۵</sup> که ( امروز بنام دنپروو-  
پتروفسک<sup>۶</sup> خوانده می شود) اداره تیرال اینز و و<sup>۷</sup> فرستند. او را وقیم کل مهاجرین جنوب روسیه می نامیدند.  
در ۶ ماه مه ۱۸۲۰ یوشکین از پترزبورگ خارج شد. این تبعید وی در شهرت  
ادبی او بسیار مؤثر گشت و همان توجهی که معاصرین و نثر در فرانسه بواسطه عقاید آزادی خواهی  
وی نسبت بانار ادبی او پیدا کردند معاصرین یوشکین هم در روسیه بهمان سبب بر شهرت او  
افزودند. دور شدن از پترزبورگ برای این جوان نجیب زاده خوش گذران فولید بسیار داشت  
از آن جمله دوری از معاشرتی بود که چندان در مزاج او اثر خوب نمی گذاشتند و در مقام ادبی وی  
اثر دیگری بخشید و آن این بود که هم با قفقاز آشنائی پیدا کرد و آثار بسیار دل انگیز در  
نتیجه این شناسائی دید و آورد و هم خویشتن را چون پایرون شاعر معروف انگلیسی دید و همان

۱ - Karl Sand - ۲ - Kutzebue - ۳ - Gabriellide - ۴ - Solovetski -

۵ - Ekaterinostav - ۶ - Dniepropetrovsk - ۷ - Hlyov -

حالاتی که در بایرون آشکار شد و شاهکارهای معروف او را فراهم آورد در وی نیز هویدا گشت و همان اثر را بخشید و در ضمن اینکه روح پوشکین بروح بایرون نزدیک شد گاه گاهی از بایرون تقلید کرد؛ بهمین جهت از ۱۸۲۰ تا ۱۸۲۴ این شاعر نزدیک آثار بسیار مهمی سروده است مانند « زندانی قفقاز » و « فواره باغچه سرای » و « لولیان » و نخستین قسمت های اوژن اونیگین که هم مناظر قفقاز و هم تاثیر بایرون در آنها دیده میشود .

نمی توان گفت که پوشکین از مناظر قفقاز و از افکار بایرون کاملاً متأثر شده زیرا که وی پیش از همه چیز در تحت تاثیر زمان و نژاد و محیط خود بوده است . تردیدی نیست که وی مجذوب نعمت ها و نوش خوارهای زندگی و شعر نبوده و احساسات بسیار شریف و فداکارهای بزرگ و طبع بسیار بزرگوار داشته است . تربیتی که در جوانی باو داده بودند و اصل و نسب او و معاشرین وی همواره گویشند اند که باقی و پر روح بزرگ و طبع عالی او را بیندند و او را از آن مقام روحانی تنزل دهند .

دربین زمان مناظر خارجی-قفقاز را گرفته و صحنه های سحرانگیز فرام ساخته که گاهی هم چندان رابطه ای با روح وی نداشته و نیز با اشخاصی که احساسات آنها را می یرواند مربوط نبوده است . از بایرون بعضی بیانات که گاهی گران بها تر بوده اقتباس کرده است و گاهی نیز فقط جمله ها و اصطلاحات و تعبیراتی گرفته است .

یکی از افسران سوار نظام ژنرال نیکلای نیکلایویچ رابوسکی که یکی از سرکردگان نظامی معروف روسیه در جنگهای ناپلئون بود درین زمان از پترزبورگ با بهای معدنی قفقاز میرفت و دو دختر کهنتر خود و پسر خویش نیکلای را که در دسته هوسایر های گارد سروان بود با خود می برد . پوشکین خانواده رابوسکی را در پترزبورگ شناخته بود و از زمان دبیرستان سارسکویه ساو که ساخلو هنگ هوسارهای گارد در آنجا بود با نیکلای دوست شده بود .

ژنرال رابوسکی با اجازه اینزوو پوشکین را بقفقاز برد . وی تا بستان را با خانواده رابوسکی در آبهای معدنی گذراند و آنجا آب تنی کرد و دعوت رابوسکی را پذیرفت و با ایشان بکریمه رفت و بمصاحبت آنها سه هفته در گورزوف ماند؛ یادگار این سه هفته شادی و سرور همواره در روح پوشکین باقی ماند .

دربین زمان اداره ژنرال اینزوو از اکتاترین بنوسلاو بشهر کیشی نو ( در بسارابیا ) منتقل شده بود و پوشکین بانجا رفت . در راه تنی بر وجهه شد و بشدت بیمار گشت و در باغچه سرای ماند و آنجا قصر خانهای کریمه و فواره معروف آنرا دید که با اسم فواره اشک معروفست سرانجام در ۲۱ سپتامبر وارد کیشی نو شده .

در کیشی نو ستاد یکی از لشکر های ارتش جنوب اقامت داشت . فرمانده این لشکر ژنرال میخائیل فئودورویچ اولووف عضو جمعیتی بود بنام « اتحادیه تقوی » . وی پوشکین را با کمال مهربانی پذیرفت و در خانه وی با افسران آن لشکر آشنا شد و در میان ایشان کسانی که استعداد و هوش داشتند بسیار بودند .

اتحادیه تقوی دو شعبه داشت: یکی در پترزبورگ و دیگری در تولچینوا در جنوب روسیه که ستاد کل ارتش جنوب در آنجا بود. اعضای جمعیت پترزبورگ خواستار قانون اساسی بودند که حقوق نجبا و ملاکان را حدیث کنند. اعضای جمعیت جنوب که تندروتر بودند میخواستند حکومت جمهوری ملی را برقرار کنند و تمام مزایا را از میان بردارند و تمام افراد در حقوق سیاسی برابر باشند. پیشوای جمعیت جنوب سرهنگ پستل بود. پوشکین در کیشی نو هنگامی که پستل با جاسفر کرده بود با او ملاقات کرد. از کیشی نو پوشکین چندین بار با پستل کیو؟ و روستای کامیکا رفت که ملک حاصل خیزی متعلق به مادر زرنال را بوسیله بود و در آنجا پسری که وی از شوهر دوم خود داشت زندگی می کرد و واسیلی لوبیچ داویدووه نام داشت و یکی از اعضای جمعیتی بود بنام «جمعیت جنوب». هر سال در آخر ماه نوامبر بهانه جشن ولادت خانم صاحب خانه اعضای آن جمعیت مخفی در کامینکا گرد می آمدند و پوشکین اتفاقاً در یکی از این جلسات حضور یافت.

رفت و آمد با اشخاص جالب توجه مانند ایشان که پیشوایان نهضت های سیاسی آن زمان بودند در افکار سیاسی پوشکین نفوذ بسیار کرد و وی در تاملات خود استوار شد. مامورین مخفی دولت پترزبورگ گزارش فرستادند و در آن چنین نوشتند: «پوشکین آشکارا حتی در قهوه - خانه ها تنها بمقامات نظامی دشنام می دهد بلکه بدولت هم توهین میکند». ولی با آنکه نمایان افکار پوشکین با جمعیت های مخفی بود عضویت در آنها نداشت. اعضای این جمعیت ها را در آن زمان بمناسبت اینکه در ماه دسامبر جنبشی کرده بودند «دسامبری» می نامیدند و هیچ يك از آنان که هم قسم شده و در تاریخ نهضت های آن زمان مقامی داشته اند راز خود را به پوشکین بروز نداده است. از يك طرف می ترسیدند که وی در ضمن مذاکراتی شوری بر سرش افتد و راز را بروز دهد و از طرف دیگر بواسطه طبع شاعرانه بسیار عالی که داشت رعایت او را می کردند و تصور میکردند که از راه قلم می تواند بعد کفاف با مقاصدشان یاری کند.

دوستانی که پوشکین در پترزبورگ داشت بیوسه اقدام می کردند که ویرا بشهر دیگری فرستند که پیش از کیشی نو جنبه علمی داشته باشد. درین زمان کنت م. س. ورونسویو که تربیت اروپائی داشت به حکمرانی کل ادسا برقرار شد. پوشکین با کمال میل از کیشی نو بیرون رفت و با ادسا رهسپار گشت. وضع مادی او چندان خوب نبود زیرا که جزو اعضای دقتری کنت ورونسویو بود و ۸۰۰ منات و چند کویک حقوق در ماه می گرفت. بهمین جهت ضرورت زندگی پوشکین را وادار به چیزی کرد که برای شاعری که از طبقه نجبای آن زمان بود بکلی نازگی و غرابت داشت.

در محیط اشرافی که پوشکین جزو آن بود پذیرفتن وجهی را در مقابل کارهای ادبی سبب رسوائی می دانستند و می گفتند این مانند آنست که کسی «ذوق خود را بفروشد». پوشکین برین عقیده اشرافی قیام کرد و می گفت: «ذوق فروخته نمی شود ولی می توان نسخه خطی را فروخت».

یوشکین در جنوب روسیه سیاه‌په می‌هرود و می‌نوشت و خود می‌گوید که در آنجاست که «دیوانه بایرون» شده. بهلولان داستانهایی می‌نویسد و زندگی تقاضا و و «فوار» با هم می‌سزایند و «برادران راهزن» که در تحت تأثیر بایرون آنها را آورده است به‌طرازی هستند دارای اندیشه نازک و ناکام که شہوات بسیار دارند و سنجی‌های بی‌شمار تخمین کرده‌اند. در آن زمان همه کس فریفته بایرون بود.

منظومه‌هایی که وی درین زمان سروده و اشعار شگفت انگیز در آنها بسیار است و بر از مناظر است که با کمال استقادی طرح افکنده است جاوه فوق‌العاده داشت چنانکه مردم اتمام او را ر می‌کردند و بر شهرت یوشکین پیوسته افزوده می‌شد. در ادسا یوشکین قسمتی از شاهکار خود اوژن اونیگین را سرود. روابط وی با کنت ورونتسوو گاهی تیره می‌شد زیرا که وی در میان اداره کنندگان آن زمان روسیه بواسطه معاومات و جدیت و پشت کار خرد معروف بود. ولی در ضمن مردی فتنه جوی و خود خواه و در روی و خون سرد و دارای خویشتن خواهی بسیار بود و تمایق و دلالت را دوست می‌داشت. یوشکین فقط یکی از اعضاء زیر دست اداره کنت و ورونتسوو بود و با این همه استقلال خود را از دست نمی‌داد و متوقف بود که ویرا با خود برابر بدانند.

همین جهت تقاضای فاعد کرد و قو صدد بود که از عایدات ادبی خود زندگی کند. زندگی در تبعید و فشاری که ورونتسوو بر او وارد می‌کرد و اینکه بواسطه سخت گیریها نمیتوانست در اندیشه خود آزاد باشد اندک اندک یوشکین را در فکر آن انداخت که از روسیه بگریزد. وسایلی تهیه دهد که با کشتی که باستانبول می‌رفت فرار کند. بعضی از دوستان هم ویرا باری کردند ولی بجهاتی که معلوم نیست چه بوده است باین سفر نرفت. ناچار منتظر بود که ویرا متقاعد کنند و درین میان فشارهای روزگار یکی پس از دیگری بروی وارد می‌آمد.

یوشکین مکتوبی بدوستان خود نوشته بود و در آن مکتوب گفته بود دلایلی که وجود خالق و جاودان بودن روح را ثابت می‌کند مقنن نیست و شهر بانی مسکو این مکتوب را بد تعبیر کرده بود. همین جهت مکتوبی از پترزبورگ ب ورونتسوو رسید که یوشکین را بواسطه بد سابقگی اخراج کند و بی درنگ ویرا بملکی که پدر و مادوش در ایالت یسکوکا داشتند تحت الحفظ بفرستد.

در ۳۰ ژوئیه ۱۸۲۴ کلانتر شهربانی شهر ادسا یوشکین را بشوی یسکوکو رهسپار سرد. در پیشی نو و در ادسا یوشکین بواسطه رفتار عجیب و مخصوص خود و نقاید هائی که از اطوار خاص بایرون می‌کرد باعث استعجاب و نو میدی مقامات دولتی شده بود. گردشهای برماجرای او در کوه تان و قمارها و جنگهای تن بستن و زیاده رویها و شور و غوغای گوناگون وی توجه را جلب کرده بود. افسانه ای هست که در ضمن جنگ تن بستن با افسری که زو بود نام داشت هنگامی که وی بسوی اونیر می‌انداخت او گیلاس می‌خورد. همین نکته را خود در قسمتی بیشتر که بعنوان «بیانات پلکین» در ۱۸۳۰ نوشته و یکی از پسنده ترین آثار تشری اوست درج





رخ داده و این نومیادی خود را بصورت کیمه ای نسبت به تمام عالم بشریت آورده است. اما پوشکین از روسهای قرن نوزدهم بوده و عشق وی نسبت با آزادی بدان جهت بوده است که شعرانی چون آندره شنیه در اشقاری آن را وصف کرده اند که وی بزبانی آنها می بوده و زمانی که از پترزبورگ بیرون رفته آماده بوده است که تمام جهان را آواگون کند زیرا چنانکه میگویند پیش از تبعید او را تنبیه بدنی کرده اند لامطالبی که از دلگیریهای تبعیدگاه بوی می گفته اند و برا خشمگین کرده بود ولی کم کم در زندگی خویش فرو رفته و بنا گوازیهای آن خو گرفته و مخصوصا پس از ۱۸۲۵ عقاید وی معتدل تر شده است. روی هم رفته پوشکین در سیاست موفق شناس بوده و از حیث عقاید اخلاقی از اصول با یرون فقط استقلال ذاتی و حریت شخصی را پذیرفته است ولی در مقابل آن اندکی عقاید قدیم و عادات اجتماعی در وی زسوخ کرده بود و بعضی چیزهای خاص بخود داشت از آن جمله هرگز نمیخواست او را دارای حرفه شاعری بدانند و تصور کنند که ازین راه معاش می کرده است و بیشتر اوقات از اسب و قمار و زن و تجملات دیگر پیش از ادبیات سخن می گفته است و حتی در اصل و نسب اشرافی دعای بسیار داشته و در این باب در منظومه معروف خود که بعنوان «نسب» سروده است با کمال غرور خود را ازین گروه دانسته و نسب ششصد ساله خاندان خود را فراموش نکرده است.

منظومه لولیان در زندگی شاعری پوشکین دوره انحرافی را نشان می دهد که ویرا هم از مناظر جنوب روسیه و هم از افکار با یرون دور کرده است و این انحراف تنها اتفاقی و عارضی نیست، زیرا که محیط همواره در طبیعت سرخ التاتر زود زنج او کارگر می افتاده است. هنگامی که از ادسا بیرون رفت چنانکه خود می گوید « دریا و شاعر دریا را که مانند آن توانا و ژرف و تیره و سرکش بود بدرود گفت » و شاعریکه درین باب سروده یکی از بهترین شاهکار های اوست. بدین وسیله رابطه پنهانی و مکتومی را که در میان طبع وی و اندیشه او با عناصر طبیعت بوده است بیان کرده.

شاید سبب حقیقی تبعید وی از ادسا این باشد که در پترزبورگ بالا دست یارنی شاعر فرانسوی برخاسته بود و در ادسا یکی از آشنایان انگلیسی او با وی از علی شاعر انگلیسی سراینده منظومه «پروته رهائی» بافته سخن زداند و ویرا داشت که از شاعر انگلیسی برتری جوید و همین جهت استبدادی برای انکار مطلق خالق در خویشتن دید و چنانکه اشاره کردم در مکتوبی بدوستان خود نوشت و همین منتهی بتبعید دوباره او شد.

بنا بر فرمانی که از مقامات دولتی صادر شده بود پوشکین می ایست در راه هیچ جا نماند و در ۹ ماه اوت بمسک بدری خود روستای میخائیلو و سگریه رسید و نزدیک دو سال درین روستا در انزوای کامل زیست و تنها هم نشین راو دایه پیرش آرینا رودیو نووا بود. هر روز بامادان چون از خواب بر می خاست با آب بسیار سرد خود را می شست و بنوشتن و سردن می برداخت.